

بسم الله الرحمن الرحيم

## فقط اصولگرایان بخوانند!

عبرت‌های انتخابات ۹۲ و وظیفه ما

### حسین سوزنجی

برخلاف تصور بسیاری از افراد، نامزد اصولگرایان رای نیاورد؛ و آقای روحانی برنده انتخابات شد. سوالی که همچنان گمانه‌زنی‌ها در مورد آن ادامه دارد این است که: چرا؟ دوستان اصولگرا در اینکه پیروز خواهند شد، تردیدی نداشتند و از همین روی بود که از پذیرش ائتلاف سر باز زدند؛ اما انتخابات نشان داد که محاسبه ایشان نادرست بوده است؛ و اگر محل اشتباه درست شناسایی نشود، لطمات بیشتری خواهند خورد.

یکی از عبرت‌های مهم تاریخ، توجه به ضرباتی است که به خاطر اشتباه کردن در تحلیل اشتباهات گذشته، متوجه جامعه می‌شود. مهمترین مصداق تاریخی این مساله، خوارج است. داستان پیدایش خوارج را همگان کم و بیش شنیده‌اند؛ اما آنچه غالباً از آن غفلت می‌شود این است که: خوارج از چه زمانی «خوارج» شدند و انحرافشان جدی شد؟ «خوارج» جمع «خارجی» است، به معنای کسی که «از دین خارج شده» یا «علیه امام حق خروج [= قیام] کرده»؛ و مهم است بدانیم کدام اقدام آنها، آنها را به سمت خروج از دین سوق داد و نام «خوارج» را بر آنها مستقر ساخت؟

خوارج در جنگ صفین دچار یک اشتباه محاسباتی شدند و فریب قرآن‌های برافراشته شده بر سر نیزه‌ها را خوردند. آیا این واقعه بود که آنها را «خوارج» کرد؟ خیر! این اشتباه مهم بود، ولی با اینکه در این واقعه، بر امیرالمومنین (ع) معترض گشتند و بر پذیرش حکمیت اصرار ورزیدند، اما هنوز در لشکر ایشان بودند و بر ایشان خروج نکردند. اشتباه بعدی آنها این بود که امام «عبدالله بن عباس» یا «مالک اشتر» را که افراد زیرکی بودند برای هم‌اوردی با «عمرو عاص» انتخاب کرد، اما آنها «ابوموسی اشعری» را بر امام تحمیل کردند؛ اما باز هم در لشکر امام ماندند و «خوارج» نشدند. پس کی «خوارج» شدند؟ درست در زمانی که به اشتباه خود پی بردند و خواستند که توبه کنند! آری! بعد از اینکه عمرو عاص، ابوموسی اشعری را فریب داد، همه متوجه شدند که تاکنون فریب خورده بودند، و خواستند اشتباه خود را جبران کنند، اما در تشخیص اشتباه خود و راه جبران آن، اشتباه کردند؛ و اینجا بود که دیگر زیر پرچم امام نماندند و «خارجی» شدند!

خوب توجه کنید: «پذیرش حکمیت» اشتباه بود؛ اما با این اشتباه، «خوارج» نشدند؛ بلکه خروج از زیر پرچم امام بر اساس تحلیل نادرست از «مولفه اشتباه در پذیرش حکمیت»، آنها را «خوارج» کرد: مولفه اشتباه در پذیرش حکمیت، «عدم تبعیت از امام در شرایط بحرانی» بود (یعنی در شرایط بحرانی، به جای اینکه از امام حق تبعیت کنند، اصرار داشتند امامشان نظر و رأی آنها را بپذیرد) نه اینکه «اصل حکمیت در دین» اشتباه باشد؛ اما این دومی را علت اشتباه خود دانستند! و از آن توبه کردند! و از

امیرالمومنین (ع) خواستند که ایشان هم از این گناه توبه کند! و وقتی با این تحلیل غلط، از زیر پرچم امام خارج شدند و در مقابل امام خود ایستادند، «خوارج» شدند.

اگر درست دقت شود آنها با این تحلیل، به نوعی در پی توجیه رفتار خود بودند: می‌خواستند توجیه کنند که خودشان مقصران اصلی این واقعه نیستند، بلکه حضرت امیر (ع) هم در این واقعه به اندازه آنها مقصر است. حضرت امیر (ع) هم از اینکه تواضع به خرج دهد و به طور کلی استغفار کند باکی نداشت، اما آنها این را کافی ندانستند و بر استغفار حضرت (ع) از اصل حکمیت اصرار کردند و حضرت (ع) نمی‌توانست به خاطر خوشایند آنها، چیزی را که در دین جایز است، گناه معرفی کند و از آن توبه نماید؛ اینجا بود که بر ایشان شوریدند و «خوارج» شدند.

توجه شود: **نمی‌خواهم بگویم هرکس در تحلیل اشتباهات خود، اشتباه کرد، در زمره خوارج خواهد شد، چون معیار «خارجی شدن» خروج از زیر پرچم امام حق است، نه اشتباه کردن در تحلیل؛ بلکه هدفم از این مثال فقط توجه دادن به این نکته است که اشتباه کردن در تحلیل اشتباهات خود تا چه اندازه ممکن است آسیب‌زا باشد؛ و لذا سعی نکنیم به جای قبول اشتباه و تحلیل صحیح آن، با توجیهاتی، اشتباه خود را عمل به وظیفه معرفی کرده، از درک ریشه اصلی اشتباه بازمانیم. ضمناً توجه شود در اینکه ما همواره باید به وظیفه عمل کنیم و نتیجه را به خدا واگذار کنیم نیز بحثی نیست؛ بحث سر این است که آیا واقعا وظیفه را درست تشخیص دادیم و عمل کردیم، یا اکنون به بهانه عمل به وظیفه، اشتباه خود را توجیه می‌کنیم؟** البته اگر در تشخیص خود حجت شرعی داشتیم، حرجی بر ما نیست؛ اما اگر فهمیدیم که آن موقع هم اشتباه تحلیل کرده بودیم، باید اشتباه خود را بشناسیم تا دوباره تکرار نشود.

ضمناً این سخنان به این معنا نیست که هرچه دیگران تحلیل می‌کنند اشتباه است و فقط تحلیل حاضر تحلیل درستی است؛ خیر، نویسنده‌ی یادداشت حاضر هم انسانی جایز الخطاست و ممکن است اشتباه کند؛ لذاست که این نوشته را در معرض افکار عمومی قرار می‌دهد تا در تضارب آراء مسیر رسیدن به تحلیل درست‌تر مهیا گردد:

### **الف) چرا چنین شد؟**

اینکه چرا نامزد اصولگرایان رأی نیاورد و کس دیگری رأی آورد، به امور مختلفی بازمی‌گردد، اما مولفه‌ای که حتماً در این مساله موثر بوده، عدم ائتلاف و وحدت بین اصولگرایان است؛ چیزی که یکی از ریشه‌های اصلی آن، عدم توانایی جمع بین واقع‌بینی و آرمان‌گرایی است؛ و اگر بدنه حزب‌اللهی جامعه نتواند بر این ضعف خود غلبه کند، باید منتظر شکست‌های بعدی باشد.

به نظر می‌رسد حکایت شکست ما در این انتخابات، شبیه حکایت شکست مسلمانان در ابتدای غزوه حنین است که خداوند در موردش فرمود: «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ...» (توبه/۲۵: هنگامی که تعداد نفراتان شما را مغرور کرد، پس این کثرت، هیچ مشکلی از شما را حل نکرد و زمین با همه گشودگی‌اش، بر شما تنگ شد...); به عده و غده‌ی خود مغرور شدیم و همین عامل شکستمان شد.

همچنین این انتخابات از این جهت که بسیاری از محاسبات را به ریخت و و دوباره موج‌های ناامیدی و غرور را در طرفین ماجرا پدید آورد، شبیه موارد گذشته‌ای است که بعد از ۸ سال انتخاباتی به وقوع پیوسته است. اولین و شاید مهمترین اشتباهی که هربار تکرار شده، این است که غرور و سیاست‌زدگی مانع شده که جریان غالب، واقعیت را درست ارزیابی کند؛ و رفتارهای مردم را فقط از منظر جناحی تحلیل کرده است. سیاست‌زدگی موجب می‌شود که در تحلیل‌های اجتماعی، واقعیات غیرسیاسی را هم سیاسی ببینیم: تفکیک جامعه به دو جریان اصولگرا و اصلاح‌طلب، اگرچه تصویری از فضای سیاسی جامعه به دست می‌دهد، اما ترسیم کامل و صحیحی از رفتارهای اجتماعی مردم نیست. هم جریان اصولگرا و هم جریان اصلاح‌طلب، طرفداران سینه‌چاکی در متن جامعه دارند، اما رأی اصلی جامعه، از آن این دو گروه نیست. اگرچه هر دفعه جناحی که بازی را برده بود، کوشید رأی نامزد خود را رأی به جناح خود تفسیر کند، اما واقعیت چیز دیگری بود. هر دو جناح در بدنه مردم، رأیی دارد، اما رأی بدنه اصلی جامعه متعلق به هیچ‌یک از این دو نیست؛ و به نظر می‌رسد عدم توجه به این واقعیت، از علل مهم عدم موفقیت جناح غالب در انتخابات بعدی بود.

برای واضح‌تر شدن مساله، می‌توان به یکی از ثمرات ساده این تحلیل غلط، در انتخابات اخیر اشاره کرد: یکی از اشتباهات اصولگرایان این بود که وحدت را جدی نگرفتند و طعم تهدید قرآنی «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال/۴۶: با همدیگر نزاع نکنید که سست می‌شوید و شکوهتان زایل می‌شود) را چشیدند. برخی می‌گویند اگر ائتلاف می‌کردند نیز فایده‌ای نداشت؛ زیرا رأی مجموع نامزدهای آنها به نصف نرسید. این تحلیل ناشی از همین محاسبه غلط است. رقیب ما هم این اندازه رأی نداشت؛ اما اختلاف و عدم ائتلاف اصولگرایان بسیاری از رای‌های غیرجناحی را به سوی سبد رای ایشان سوق داد: مثلاً وقتی اصولگرایان ائتلاف نکردند، پیروانشان شروع به نقد همدیگر کردند و چه تحلیل‌هایی با این مضمون پخش شد که: «چرا به قالیباف رأی نمی‌دهم؟» «چرا به جلیلی رأی نمی‌دهم؟» و ... . اغلب کسانی که این تحلیل‌ها را ارائه می‌دادند، خود را در جریان اصولگرایی می‌دانستند و برای تثبیت نامزد خود چنین تحلیلی می‌دادند و منظورشان این بود که چرا «در میان نامزدهای اصولگرایی» به فلان کس رأی نمی‌دهم؛ اما اشتباهشان این بود که گمان کردند اغلب مردم هم چنین تحلیلی دارند و اگر مثلاً به قالیباف رأی ندهند، همانند ایشان به جلیلی رأی می‌دهند، و بالعکس؛ در حالی که عموم مردم این گونه نمی‌اندیشند. آنها دنبال فرد بهتر هستند نه دنبال نامزد اصولگرا یا اصلاح‌طلب؛ و وقتی اصولگرایان، درباره نامزدهای خود چنین اظهارنظر می‌کنند که یکی مدیریت بلد نیست و دیگری اهل بریز و پاش است، یکی فقط در حد معاون اولی به درد می‌خورد و دیگری تحلیل

سیاسی‌اش مشکل دارد و ...، آنگاه بدنه اصلی مردم، که تعلق خاطری به هیچ یک از دو جناح ندارند، جمع‌بندی‌شان این می‌شود که پس هیچ‌یک از اینها خوب نیست. مردم، مانند ما، بین مثلاً جلیلی و قالیباف مردد نیستند که اگر بگوییم یکی از این دو خوب نیست، به دیگری رای دهند؛ بلکه برخی از این گزینه‌ها را به دلایل دیگر کنار گذاشته‌اند و مثلاً، وقتی از رای دادن به قالیباف پشیمان شوند، به روحانی رای خواهند داد؛ و این گونه بود که بسیاری از اصولگرایان، بر اساس تحلیل غلط از واقعیت اجتماعی، رای‌های بدنه غیرجناحی جامعه را به سمت آقای روحانی هدایت کردند.

یکی از ریشه‌های این تحلیل غلط آن است که بسیاری از نخبگان (و به تبع آن، بدنه‌ی) جریان اصولگرا متوجه نیستند که وظیفه نصرت جبهه حق بالاتر از حمایت از نامزد اصلاح است. بگذارید باز از تاریخ شاهد بیاورم:

بعد از پیامبر اکرم (ص) چه کسی برای حکومت اصلاح بود؟ قطعاً حضرت علی (ع). پس چرا سکوت کرد؟ چرا نه تنها با آنها نجنگید، بلکه در موقعیت‌های متعدد، خلفایی را که قطعاً اصلاح نبودند، یاری کرد (مثلاً در نبردهای با شاه ایران. ر.ک: خطبه ۱۳۴ نهج‌البلاغه)؟ آیا جز برای این بود که حفظ جبهه اسلام را مهمتر از موافقت یا مخالفت با اشخاص می‌دانست؟

متأسفانه عدم درک این حقیقت، چند سالی است مانند موریانه به جان جریان اصولگرایی افتاده است، و این همان است که اشاره شد که برخی نمی‌توانند بین آرمان‌گرایی و واقع‌بینی جمع کنند؛ و به بهانه آرمان‌گرایی، واقعیات را نادیده می‌گیرند و در شرایط امام علی (ع)، شعارهای امام حسین (ع) را سر می‌دهند. آیا امیرالمومنین (ع) در دوره خلافت خود، شعارهای امام حسین (ع) را سر داد و به ۷۲ نفر بسنده کرد و گفت هر که می‌خواهد برود، برود؟ در همان داستان حکمیت خوب بیندیشید: آیا قبول حکمیت در آن شرایط جنگی با آرمانهای امیرالمومنین سازگار بود؟ چرا امیرالمومنین در جریان حکمیت، از فرد اصلاح (ابن عباس یا مالک اشتر) صرف‌نظر کرد و قبول کرد که شخصی مثل ابوموسی اشعری (که حتی صالح هم نبود) به نمایندگی حضرت برود؟ آیا اینها با آرمانهای امیرالمومنین سازگار است؟ پس چرا به آنها تن داد؟

یادمان باشد: حضرت علی (ع) و همه ائمه اطهار (ع) می‌خواستند احکام خدا را در همین جامعه موجود، با همه نقاط ضعف و قوتش، پیاده کنند؛ و نباید به بهانه حسینی بودن، موقعیت‌های مختلف و رفتارهای بقیه ائمه (ع) را نادیده گرفت. بزرگترین آرمان‌گرای جهان، این اندازه واقع‌بین بود که ۲۵ سال سکوت کند و حتی اگر پای جبهه مخالف (نظام شاهنشاهی ایران آن زمان) به میان آید، به یاری کسانی که حق او را غصب کرده‌اند برخیزد؛ وقتی هم که حکومت می‌کند آن همه چالش (از جمله، وجود خوارج در لشکر خود) را تحمل کند، تا بلکه تدریجاً بتواند جامعه را به سوی سعادت حرکت دهد.

ما که خود را شیعه آن بزرگوار می‌دانیم چرا هرکسی را با کوچکترین عیبی تخطئه کرده، کنار می‌گذاریم و به خود جرات می‌دهیم که در ملا عام اشکالات وی را بازگو، و مردم را از او دلسرد کنیم؟ تاسف‌بارتر اینکه برخی این کارها را به اسم «حفظ مرزهای نظام» و «نگهداشتن خط» انجام می‌دهند! فتنه‌گران را باید عمارگونه رسوا کرد، نه «تنگ‌نظرانه»؛ و «عمار» نه آن فرد خشن و بی‌تحملی است که ما گاه ارائه می‌دهیم؛ تاریخ را بخوانید و ببینید که عمار در مقام روشنگری چه سعه صدری داشت؟

آیا در جنگ صفین، بین افراد درون لشکر امام (که خوارج و سست‌عنصران هم در میان آنها بودند) صف‌بندی ایجاد می‌کرد، یا با نشان دادن مبانی معرفت صحیح، مرز دو لشکر را شفاف می‌ساخت؟ مثلاً اگر کسی از عمار درباره چرایی حضور «اشعث بن قیس» به عنوان یکی از فرماندهان لشکر امام سوال می‌کرد، آیا عمار دست به افشاگری می‌زد و موقعیت این فرمانده امام را تضعیف می‌کرد یا می‌کوشید با تبیین پیچیدگی شرایط پیرامونی امام، مخاطب را در مورد ضرورت سپردن آن منصب به «اشعث» در آن شرایط قانع سازد؟ از آنجا که مکرر با سوء تفاهم‌ها مواجه می‌شوم تذکر می‌دهم که به هیچ وجه مقصود از این جملات، یکی دانستن جناح‌های موجود با دو لشکر امام و معاویه نیست؛ خیر، جناح‌های موجود، مادام که در عمل پای‌بند قانون‌اند، درون نظام و در لشکر امام‌اند؛ بلکه فقط می‌خواهم بگویم عمار بودن را درست بشناسیم.

به عنوان نمونه‌ای دیگر، داستان عثمان بن حنیف را همه شنیده‌اید: استاندار بصره بود و بر سر سفره‌ای حاضر شد که فقرا غایب بودند؛ به تعبیر امروزی، در محفل تجمل‌گرایان حضور یافت. امیرالمومنین (ع) چه کرد؟ آیا در ملاء عام او را مواخذه کرد؟ آیا از استانداری عزل نمود؟ یا در مقام مواخذه نامه تنیدی برایش نوشت (یعنی در خفا و البته صریح به او هشدار داد) و بس؟! معلوم است در چنین شرایطی، وقتی خودمان همه نامزدهای اصولگرا را می‌گوییم، کس دیگری رای خواهد آورد؛ و آنچه جای تاسف دارد این است که از این واقعیات عبرت نمی‌گیریم و همچنان به کوبیدن همدیگر ادامه می‌دهیم.

اکنون نیز اگرچه رجزخوانی‌های جریان رقیب شروع شده، اما نه آنها مغرور شوند و نه ما دلسرد؛ یادمان باشد که: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران/۱۴۰)؛ اگر گزندى به شما رسیده، به آنها [مخالفین شما] هم گزندى شبیه آن رسیده است؛ و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را بین مردم می‌گردانیم [تا آنچه خدا مقدر کرده محقق شود].»

## ب) اکنون چه باید کرد؟

دوستان حزب‌اللهی می‌پرسند: اکنون چه باید کرد؟ اگر عرصه را بر ما تنگ گرفتند، چه کنیم؟

پاسخش ساده است:

۱) تاکنون چه می‌کردیم؟ اگر برای رضای خدا بود، همان کارها را این دفعه متناسب با وضعیت جدید ادامه دهیم، و اگر برای دنیا بود، که همان موقع هم همه کارهایمان هدر بوده است. از گذشته عبرت بگیریم، آرمان‌گرایی را با واقع‌بینی عجین سازیم، حفظ و نصرت جبهه حق را بر دعوای صالح و اصلح برتری دهیم، اختلافات و بدگویی‌ها را کنار بگذاریم و البته گمان نشود که کاملاً باخته‌ایم؛ خیر! در کنار این شکست، به پیروزی‌های بزرگی هم دست یافته‌ایم: آیا مشارکت ۷۲/۷ درصدی مردم در بحبوحه‌ی تحریم‌ها و فشارهای دشمن، جشن گرفتن ندارد؟ به علاوه، آیا فراموش کردیم بعد از انتخابات ۸۸ چه جو‌ی در کشور حاکم شد؟ حتی بدون تحریم‌ها هم آن زمان کدام از ما احتمال می‌داد که در سال ۹۲ چنین مشارکتی واقع شود؟ غیر از

رهبر دوراندیش مان چه کسی جرات داشت با شجاعت تمام اظهار کند که «مردم همچنان در صحنه خواهند بود و در انتخابات بعدی این را نشان می‌دهند»؟ آیا تغییر تدریجی و مدبرانه اوضاع کشور و رسیدن به این مرحله که وعده ایشان [که همان وعده خداست که: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (یوسف/۹۰): کسی که تقوا پیشه کند و صبوری ورزد، بداند که قطعاً خداوند نمی‌گذارد که اجر نیکوکاران هدر رود.]) محقق گردید، یک پیروزی بزرگ نیست؟ اینکه دروغ فتنه‌جویانی که مدعی تقلبی در حد یک‌سوم آراء بودند به این وضوح بر همگان آشکار شود (چرا که همان کارگزارانی که حاضر نیستند در هفت دهم درصد آراء دست ببرند تا بلکه رقیب به دور دوم بیفتند و حذف شود، همان‌هایی‌اند که انتخابات ۸۸ را برگزار کردند) تا جایی که دشمنان هم به دموکراتیک بودن انتخابات ما اذعان کنند، جای شکر ندارد؟ اینکه امسال با اینکه فضا دوقطبی و احساساتی نشد، اما مشارکت زیاد بود، و بازار بحث و گفتگو و تحلیل داغ شد و شعور سیاسی جامعه بالاتر رفت و حماسه سیاسی مورد نظر رهبر، هم از بعد کمی و هم از بعد کیفی رقم خورد، امر کم‌اهمیتی است؟ اینکه اصولگرایان نشان دادند که در مقایسه با حریف (اصلاح‌طلبان)، نه تنها در التزام به قواعد «اسلامیت»، بلکه در پای‌بندی به قواعد «جمهوریت» نیز برترند، پیروزی نبود؟

پس اگرچه نامزد اصولگرایان رای نیاورد، اما کسانی که بقای اصولگرایی را در استواری و ارتقای نظام جمهوری اسلامی، شادی دل رهبر انقلاب، رشد و تعالی مردم، و تفوق منش اصولگرایی بر منش جناح رقیب می‌دانند، سزاوار است که پیروزی‌های خود را در این انتخابات جشن بگیرند.

۲) در مورد تنگ شدن عرصه‌ها، اگرچه مقداری از آن طبیعی است، اما

اولاً نباید در فهم این شکست و چشم‌انداز آینده اغراق شود: آقای روحانی هیچگاه رسماً جزء جناح اصلاح‌طلب‌ها نبوده است؛ و الزام آنها به کنار کشیدن آقای عارف پیش از انتخابات، نشان می‌دهد که خود آنها هم می‌دانند رای اصلاح‌طلب‌ها در بدنه مردم چه‌اندازه پایین است؛ و اگر نادانی برخی از دوستان، آقای روحانی را به سمت افراطیون هل ندهد، امید است از مسیر اعتدالی که شعارش را می‌دهند دور نشوند و انحرافات که در دوره‌های قبل پیش آمد دوباره تکرار نشود. ما هم مادامی که ایشان در مسیر اسلام و نظام و رهبری و رشد و تعالی مردم حرکت کنند، دست ایشان را به گرمی می‌فشاریم و از هیچ گونه کمکی دریغ نخواهیم کرد.

ثانیاً فرض کنیم عرصه را بر ما تنگ کنند. اگر برای خدا کار می‌کنیم مگر خدا ضمانت داده که عرصه برای ما تنگ نشود؟ اتفاقاً در قرآن کریم تنگ شدن عرصه را در مراحل از حرکت پیش‌بینی کرده، و فرموده است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُؤَاتٍ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره/۲۱۴): آیا گمان کردید که وارد بهشت می‌شوید در حالی که وضعیتی که برای گذشتگان شما پیش آمد، برای شما

پیش نخواهد آمد؟ به آنان سختی و مصیبت رسید و دچار لرزش‌های شدید شدند تا حدی که پیامبر و مومنان همراهش گفتند که نصرت خدا کی خواهد رسید؟ بدانید که نصرت خدا نزدیک است.)

به علاوه، مگر کسی که به خدا ایمان دارد، از تنگ شدن عرصه‌ها می‌ترسد؟ خدا رحمت کند امام عزیزمان را. هنوز طنین کلام روح‌بخش آن عزیز، در تلخ‌ترین حادثه‌ای که در زمان حیاتش شاهد بودیم (یعنی قبول قطع نامه)، به گوش می‌رسد که فرمود:

«ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم. ما تصمیم داریم پرچم لاله‌الاله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم. پس ای فرزندان ارتشی و سپاهی و بسیجی‌ام! و ای نیروهای مردمی! هرگز از دست دادن موضعی را با تأثر، و گرفتن مکانی را با غرور و شادی بیان نکنید! که اینها در برابر هدف شما به قدری ناچیزند، که تمامی دنیا در مقایسه با آخرت. پدران و مادران و همسران و خویشاوندان شهدا، اسرا، مفقودین و معلولین ما توجه داشته باشند که هیچ چیزی از آنچه فرزندان آنان به دست آورده‌اند، کم نشده است. فرزندان شما در کنار پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهارند. پیروزی و شکست برای آنها فرقی ندارد. امروز روز هدایت نسل‌های آینده است. کمربندهایتان را ببندید که هیچ چیز تغییر نکرده است. امروز روزی است که خدا این‌گونه خواسته است و دیروز خدا آن‌گونه خواسته بود و فردا انشاءالله روز پیروزی جنود حق خواهد بود. ولی خواست خدا هر چه هست ما در مقابل آن خاضعیم و ما تابع امر خداییم، و به همین دلیل طالب شهادتیم و تنها به همین دلیل است که زیر بار ذلت و بندگی غیرخدا نمی‌رویم. البته برای ادای تکلیف همه ما موظفیم که کارها و مسائل مربوط به خودمان را به بهترین وجه و با درایت و دقت انجام دهیم.» (۱۳۶۷/۴/۲۹)